

از بس ستاره کشتید ، روی زمان سیاه است...

نگاهی به سیاست سرکوب حکومت اسلامی و به نسلی که خواهان برچیده شدن بساط آن و برقراری دموکراسی پارلمانی در ایران است

نیلوفر بیضایی

www.nbeyzaie.com
niloofarbeyzaie@gmx.at

برای نخستین بار در تاریخ ایران ، نسلی از میان مردم بر آمده است که یکصدا خواهان جدایی دین از حکومت و عرصه ی قانونگذاری و برقراری دموکراسی پارلمانی در ایران است. عبارت دیگر خواسته ای که یکصد سال پیش توسط نخبگان طرح شد، اما بدلیل فراگیر نشدن و نا آگاهی عمومی از یکسو و قدرت و نفوذ روحانیت در میان عامه و همچنین مقاومت دستگاه استبداد از سوی دیگر، ناکام ماند ، امروز در سطحی فراگیر تبدیل به یک خواست عمومی و ملی شده است.

نسلی که حکومتی واپس گرا و تاریشه عقب مانده ، یکسو نگر، انحصار طلب ، نژاد پرست از نوع دینی، فرصت تنفس در فضایی آزاد و بدور از خشونت و تهدید را از او گرفته است ، امروز به دادخواهی برخاسته و حضورش نوید دهنده ی پایان دوران یکی از سیاه ترین حکومتهای تاریخ ایران است.

کارنامه ی حکومت اسلامی آنچنان تیره است و دستش چنان به خون آغشته ، که آقایان از هر جناح که باشند ، چه آنها که امروز به "محافظه کار" مشهورند و در واقع افراطی گرا و تند رو در تحمیل عقاید پوسیده ی خود به ملتند و چه آنها که امروز "اصلاح طلب" نام دارند و در واقع تلاشگران راه نجات این حکومت از یک بن بست تاریخی و تغییر شکل بیرونی این تحمیل به یک "انتخاب" منتهای بر همان بستر استبدادی ، اما بزبان "ترم تر" هستند و برای همین هم گاه به نعل می زنند و گاه به میخ ، اگر هر شب پیش از خواب و هر روز پیش از هر رکعت نماز ، بارها خود را شستشو دهند ، از این خونها که ریخته اند رهایی نخواهند یافت و باز اثر آن را بر دست و اندام خویش می بینند و بر خود می لرزند. این خونها که ریخته اند ، نه لکه ، نه برکه ، نه رود که دریایی است از جذر به مد رسیده . عاقبت آقایان حاکم و نیمه حاکم چنان روشن است که اگر ذره ای به ضمیر نا خود آگاه خویش گوش فرا می دادند، شاید داوطلبانه و پیش از آنکه در دریایی از خون که خود ساخته اند ، غرق شوند ، از قدرت کناره می گرفتند و ایران را بدست اهالی آن می سپردند.

اما دریغ که این حکومت نیز همچون بسیاری از حکومتهای فاشیستی و دیکتاتوری نه تنها به آن ندای درون گوش فرا نخواهد داد، بلکه به وحشیانه ترین شکل به سرکوب صداهای مخالف ، سر به نیست کردن معترضین ، شکنجه و خرد کردن شخصیت انسانها ادامه خواهد داد و قصد دارد ایران 60 میلیونی را به جزیره ای تبدیل کند ، بی ارتباط با باقی جهان ، بی خبر از اینکه ایرانیان از این سدها نیز خواهند گذشت و ایران بزودی مرکز خبر و تحول جهان در خواهد شد.

بیخود نیست که در فرهنگ عامه ، "آخوند" (چه معمم و چه مکلا) به "روباه" تشبیه می شود. حیوانی هوشیار و حیله گر که در هر شرایط نیک می داند چگونه رفتار خود را بر اساس منافع تغییر دهد. اما می دانیم که روباه علیرغم حیله گری و مکاری ، یک حیوان درنده است و وقتی حیله ها دیگر بکار نیابند، باز همان چهره و خوی درنده ی خویش نشان می دهد . و می بینیم که حکومت "روبهان" امروز ماهیت اصلی خود را که در دهه ی اول پس از انقلاب 57 یکبار نشان داده بود و در دهه ی دوم تلاش در پنهان کردنش داشت، اینک و در دهه ی سوم باز و به عریانترین شکل بنمایش گذاشته است با این امید که مردم بترسند وساکت شوند. آنها اما نادیده می گیرند که اگر در دهه ی اول ، ابعاد قتل عام مخالفین سیاسی تنها برای قربانیان روشن بود و به بهانه ی جنگ توانستند از گسترش آگاهی در اینمورد جلوگیری کنند ، اگر در

دهه ی دوم توانستند با شعارهای تو خالی و فریب دهنده ، امید ی واهی تغییر و "بهرتر" شدن شرایط را در ذهن بسیاری ایجاد کنند ، اینک ، در دهه سوم ، دیگر چیزی در چنته ندارند تا مردم را بفریبند.

حکومتی که بر ولایت مطلقه ی فقیه استوار است و "اصلاح طلبانش" ، خواهان اجرای "قانون" ، آتیم یکی از تبعیض آمیز ترین قوانین اساسی جهان ، یعنی قانونی که در بند بند آن هر حقی تنها برای همراهان و همفکران خودش ، یعنی پاسداران حکومت و "ارزشهای" اسلامی در نظر گرفته شده است که هر نوع برابری حقوقی انسانها را صرف نظر از اعتقاداتشان ، نفی می کند و تنها برای "امت اسلامی" و نه برای ملت ایران ، حق حیات قایل است ، از پایه پوسیده است .

حکومتی که تحت عنوانی ناقض حقوق عموم و در نتیجه اصل مساوات و برابری ، بنام "حقوق بشر اسلامی" به نفی منشور جهانی "حقوق بشر" دست می زند ، در جهان امروز جایی ندارد. منشور جهانی حقوق بشر می گوید: تمام انسانها صرف نظر از نژاد ، رنگ پوست، اعتقادات شخصی ، قوم ، ملیت ... حق حیات دارند، جانشان و روحشان ارزشمند است و آزادند که ابراز نظر کنند و در اجتماع حضور داشته باشند و از حقوق شهروندی برخوردار باشند. "حقوق بشر" اسلامی می گوید: تنها مسلمانان حق حیات دارند و آزادند که در تایید و در چارچوب اسلام و از دریچه ی ایدئولوژی به جهان بنگرند و ابراز نظر کنند و جانشان تنها زمانی ارزش دارد که به این اصول پایبند باشند.

این تضادی آشتی ناپذیر است میان قرون وسطایی که حکومت اسلامی آن را در قرن بیست و یک نمایندگی می کند و جهان مدرن امروز در کشورهای دموکراتیک. قوانینی که نه تنها از حقوق همه ی شهروندان محافظت نمی کنند ، بلکه برای عده ای حق تسلط و حذف عده ی دیگر را قائل می شوند ، قوانین جنگل هستند و نه در جهت منافع انسانها و آنچه تبلیغ می کنند "درنده خوبی" و "حیوانگرایی" است و نه "انسانگرایی"!

چنین حکومتی نه تنها قادر به حفظ امنیت جانی ، مالی و روانی انسانها نیست ، بلکه خود عامل عدم رعایت این امنیت است.

در سالگرد 18 تیر دیدیم که چگونه درندگان قمه کش را به جان عزیزترین فرزندان ملت ایران انداختند و آنها را هزار هزار به زندانهای مخوفشان راهی کردند، دیدیم که چگونه تمام ارتباطات را قطع و منابع اطلاع رسانی را خاموش کردند و لحظه به لحظه نگران جانهای آن هزاران عزیزیم که در این زندانها تحت وحشیانه ترین فشارها و شکنجه ها قرار دارند.

در شرایط حساس فعلی حفظ ، گسترش ، طرح و تحلیل خواسته ها ، اهداف و ویژگیهای این جنبش یکی از وظایف مهم ماست . در عین حال می بایست هوشیارانه از نیروهایی که آگاهانه یا ناآگاهانه می خواهند اهداف این جنبش را مبهم و ترکیب نیروهای آن را سوال برانگیز ارزیابی و کرده و به تضعیف این جنبش باری رسانند نیز تحلیل مشخصی ارائه داد. همچنین برای روشن شدن بی پایگی مقایسه ی این حرکت با انقلاب 57 ، می بایست تعریف و تحلیل مشخصی از ویژگیها و تفاوتهای نسل امروز ایران با نسلی که عامل انقلاب 57 شد ، ارائه داد.

نسل دیروز و نسل امروز

نسل امروز ایران از جوانانی تشکیل شده که بیش از آنکه خود نقشی در انقلاب 57 داشته باشد ، نتایج اسفناک آن را ناخواسته متحمل شده اند. این نسل با یک پروپاگاندا ی کاذب دینی و تظاهر به دینداری برای گذران زندگی و ادامه ی حیات را از سوی حاکمان و نسل پیش از خود شاهد بوده است و شاید چند سالی نیز خود تحت تاثیر آن قرار داشته است. اما از آنجا که یکی از مهمترین خصوصیات جوان بودن ، کنجکاوی ، ناسازگاری با زور و اجبار است و اشتیاق شدید به آزادی و انتخاب است ، تمام حسابگریهای حکومت اسلامی که گمان می کرد می تواند با این پروپاگاندا نسلی جدید از "فداییان اسلام" بوجود خواهد آمد ، غلط از آب درآمد و نسلی بر آمد که به واپسماندگی به دید ریشخند می نگرد و جزم اندیشی را یکسره نفی می کند. نسلی که با وجود تمام محدودیتها ، ارتباط خود را با جهان و تحول و پیشرفت حفظ کرد و هر چه با آن آشنا تر شد ، بیشتر به عمق فاجعه ای که در ایران بنام "حکومت الله" بر پاست ، پی برد.

نسلی زندگی در چارچوب تنگ و تحمیلی یک حکومت ایدئولوژیک و با تجربه ی یکسوگری و خود مطلق بینی ناشی از آن ، از افتادن به دام "ایدئولوژیا" پرهیز کرد. این نسل بیش از آنکه داشته های خود را مدیون پدران و مادران خویش باشد، پاس دارنده ی میراث تجددخواهی و آزادیخواهی مشروطه خواهان و انقلاب 1906 در ایران است.

این نسل با نسل پیش از خود چند تفاوت جدی دارد :

- نسل دیروز از "روشنفکران" چپ گرا گرفته تا مذهبیبون ، در چند اصل اساسی با یکدیگر اشتراک داشتند. اول اینکه همگی ضد "آزادی" و "دمکراسی" بودند. در اینجا منظور ما از این دو واژه نه کاربرد شعاری، بلکه پایبندی به اصول دمکراسی لیبرال است. و چه کسی است که نداند، واژه ی "لیبرال" از سوی هر دو گروه فحش محسوب می شد و آزادی را تنها برای خود می خواستند و منظورشان از "دمکراسی" یا "دیکتاتوری پرولتاریا" بود و یا "جامعه ی بی طبقه ی توحیدی" یا دیکتاتوری الله و نمایندگانش! هر دو گروه با تمام نیرو ضد تجدد طلبی و آزادیخواهی مدرن لیبرال بودند و چپها آن را "آزادیهای بورژوازی" (که مسلما محکوم بود!) و مذهبیبون "بی بند و باری غربی" می نامیدند.

نسل امروز خواهان حکومتی است که آزادیها فردی، اجتماعی و سیاسی را تضمین کند و در تمام زمینه ها کثرت گرا باشد. حکومتی که طبق ساختار و قوانین، حق و اجازه ی دخالت در "باورها" و "ارزشها" را نداشته باشد و به بهانه ی حفاظت دین رسمی، هنر رسمی، راه رفتن رسمی، خندیدن رسمی، لباس پوشیدن رسمی، ابراز عقیده ی رسمی، تفکر رسمی و خلاصه تحت عنوان "ارزشهای رسمی"، تبعیض و بی حقوق را نصیب دگر اندیش و دگر زی نکنند. نسل امروز می داند که تنها حکومتی که تضمین کننده ی عملی کثرت گرایی در همه ی زمینه هاست، یک حکومت پارلمانی لیبرال است که در پناه قوانین آن همه ی انسانها صرف نظر از عقیده ، مسلک، دین، نژاد، قوم، جنسیت، میزان ثروت، میزان سواد ... در برابر قانون از حقوق مساوی برخوردارند، حق ایجاد نهاد و تشکل دارند، حق تبلیغ و ترویج نظرات خود را دارند، حق تشکیل اپوزیسیون دارند و خلاصه از کلیه ی حقوق اجتماعی و انسانی برخوردارند.

- نسل دیروز از چپ گرا گرفته تا مذهبی، در ضدیت با "غرب" و هر آنچه "غربی" است، با یکدیگر همصدا بود. الگوی کشورداری برای چپها "اردوگاه سوسیالیسم" و در شرق بود و الگوی مذهبیبون "ائمه ی اطهر" در هزار و چهارصد سال پیش بودند. چپها غرب را اردوگاه سرمایه داری و امپریالیسم می دانستند و مذهبیبون، آن را دشمن اسلام و مبلغ "بی بند و باری". تبلیغ بدبینی نسبت به هر آنچه از غرب می آید، منجر به نفی "دمکراسی" بعنوان یک پدیده ی "غربی" نیز شده بود. این ذهنیت تا آنجا پیش می رفت که بر سر این شعار خمینی که "همه ی بدبختی های ما از آمریکاست" (قابل توجه اینکه از انگلیس هرگز نامی به پلیدی نبرد!) با یکدیگر توافق داشتند.

نسل امروز می داند که در تاریخ ایران کشورهای خارجی از روس گرفته تا انگلیس، از آلمان گرفته تا فرانسه و آمریکا در کشورهای نفت خیز منطقه، تامین منافع خود را دنبال کرده ومی کنند. اما این نسل بدین باور نیز رسیده است که روند تحولات سیاسی - اجتماعی را در هر کشوری، روابط درونی آن تعیین میکند، هر چند که عوامل خارجی برای تامین منافعشان ممکن است بخواهند از نتایج این تحولات بنفع خود استفاده کنند. بعبارت دیگر عامل خارجی می تواند نقش کند کننده یا شتاب دهنده داشته باشد، اما این ادعای خام که هر چه بدبختی است زیر سر "امپریالیسم" است، نه تنها نفی عامل مردم در تحولات اجتماعی است، بلکه به نا امیدي عمومی دامن می زند و این گمان را تقویت می کند که از آنجا که تعیین کننده ی نهایی "آنها" هستند، پس از تلاش ما چه سود! نتیجه یک بی عملی عمومی و سپردن سرنوشت خویش بدست دیگران و انفعال عمومی است و تمام کسان و جریانهایی که در این صد ساله به این توهم دامن زده اند، نه دشمنان "امپریالیسم"، بلکه تقویت کنندگان عمده سازی نقش بیگانگان و منفعل ساختن مردم یا انحراف جنبش آنها از مقابله با مرتجع ترین نیروهای داخلی، یعنی ارتجاع سیاه مذهبی بوده اند. در عین حال این نسل می داند که دمکراسی لیبرال که چه بخواهیم و چه نخواهیم از غرب می آید و موفقترین نمونه ی تحقق دمکراسی در جهان است تنها مدلی است که امکان تضمین بقای همگانی را ایجاد می کند. ما نه مدرنیته ی ایرانی و نه "دمکراسی اسلامی" داشته ایم و هر یک از این پسوندها بهانه ای بوده برای اخته کردن و ناکارساز ساختن خود دمکراسی و حذف اصولی از آن به نفع این یا آن ایدئولوژی و به ضرر آزادیهای فردی و اجتماعی. نسل امروز در حین اینکه بر اصول "آزادی"، "استقلال" (فردی و سیاسی) و "برابری"، بعنوان اعضای مکمل تاکید دارد، به تعریف محتوایی دمکراسی نزدیکتر شده است. همچنین

بهیچوجه و تحت هیچ عنوانی و بخاطر هیچ "منفعتی" حاضر به گذشتن از اصل "آزادی" بنفع چیز دیگری نیست و بر خلاف نسل پیشین تأکیدی اساسی و غیر قابل انکار بر این اصل دارد. این سه اصل همانا پایه های فکری لیبرالیسم است که در عصر روشنگری اروپا ریشه دارد و پایه های فکری دموکراسی را می سازد.

این نسل شیوه ی حکومتی دموکراتیک ، یعنی حکومتی که اکثریت مردم با تفویض قدرت به نهادهای سیاسی مانند مجلس ، قدرت سیاسی را کنترل می کنند ، یعنی حکومتی نه از ادغام دولت و مردم ، بلکه از دوگانگی آنها تشکیل شده است .

عبارت دیگر بر خلاف نسل پیشین که بدنبال مدلی سازگار با اخلاق سنتی و جمع گرایانه بود ، نسل امروز بدنبال تحقق جوهر مدرنیته ، یعنی اخلاق و حقوق فردی است.

- نسل دیروز نسلی آرمان گراست و بخش مهمی از تبلیغات نظری اش را نه مدیون محتوای تفکرش که مدیون "شخصیتها" و "قهرمانها" ست. چه گورا و استالین ، شریعتی و آل احمد (که کوچکترین ربطی به آزادیخواهی نداشتند) و ... ، اینها همه نمایندگان فکری "حقیقت مطلق" بوده اند و نسل پیشین نه بر پایه ی یافته های فکری خود بلکه بر پایه ی تکرار طوطی وار افکار این "قهرمانان" حیات یافت. تقسیم جهان به "خیر" و "شر" و نگاه دوآلیستی به جهان یکی از دلایل مهم این مطلق نگری است و اینهمه "قهرمان" بی عیب و نقص تنها بدرد دفتر خاطرات آنها می خورد که با بالیدن به گذشته ، بی عملی فعلی خود را توجیه می کنند.

نسل امروز ، قهرمانان مطلق ندارد. بهمین دلیل می داند که ضدیت با یک حکومت استبدادی، "ملی گرایی" ، "جمهوریخواهی" ، "مشروطه خواهی" ... الزاما و به خودی خود ، دلیل بر اعتقاد به مبانی دموکراسی نیست . این نسل همچنان که شهامت و پایداری بسیاری از مبارزین راه آزادی را می ستاید ، شهیدپرور نیست و صرف شهامت را دلیل بی عیب و نقص بودن نمی داند، کما اینکه کسی می تواند در حماقت گوی شهامت را از دیگران برآید . پس میزان ، نیروی خرد است و تعقل و تنها این نیروست که می تواند تمام جوانب یک پدیده را بشکافد ، بدون هراس از تکفیر و تحقیر. این نسل الگوهای فکری خود را در میان نمایندگان فکری دموکراسی لیبرال و تجددخواهان مشروطه می جوید و از اشتباهات آنها نیز درس می گیرد و از خطاهای روشنگری نیز در تقابل با آنها می آموزد. پس این نسل نگاهش به مقولات و وقایع، نگاهی انتقادی است و نه صرفا نافی یا موید. بهمین دلیل نیز بحث این نسل نه بر سر قالبها یا صرفا تقلید الگوها ، بلکه بر سر محتوای بحثها و اندیشه هاست .

هدف من از مقایسه ای که کردم ، بهیچوجه بدست دادن چهره ای مطلق و بی عیب و نقص از نسل امروز ایران نبوده است ، بلکه توضیح اختلافات و امتیازاتی که تفکر این نسل نسبت به نسل پیشین دارد و روشن کردن این نکته که با توجه به این ویژگیها ، تمام آنها که با یادآوری تجربه انقلاب 57 و مقایسه ی بی اساس آن با امروز ، به اهرمهای بازدارنده ی این جنبش بدل شده اند ، بدانند که نیروی محرک امروز چه مشخصات و خواسته هایی دارد و بدانند که این تفاوتها از زمین تا آسمان است. این حرکت نه بتنهایی بدلائل "مادی" و "منافع طبقاتی" یا "ایدئولوژیک" و "مسلمی" بلکه و پیش از هر چیز محصول تحولات فکری و فرهنگی است که مهمترین نتیجه اش رسیدن به خواست کوتاهی دست دین از عرصه ی قدرت سیاسی و کثرت گرایی در چارچوب ساختاری دموکراتیک است . همچنین آنها که به ضعف نداشتن رهبری و انسجام تشکیلاتی در این جنبش معترضند، خواهند دانست که این نسل بدنبال "رهبر" نیست و دوران "رهبران" و "بتها" به سر رسیده است. انسجام تنها زمانی بوجود خواهد آمد که این حرکت ده هزار نفری به جنبشی صدها هزار نفری تبدیل شود که در آنصورت دیگر حتی دستگاههای سرکوب حکومتی نیز کاری از پیش نخواهند برد و بزندان انداختن یا سر به نیست کردن صدها هزار نفر ، امری غیر ممکن خواهد بود. به گمان من آرزو را ما همگی و بزودی شاهد خواهیم بود.